



دست‌نویس لاریجانی به رسانه‌ها

علی لاریجانی دبیر شورای عالی امنیت‌ملی، در نامه‌ای بادستخط خود خطاب به‌مدیران رسانه‌ها، بر نقش مهم رسانه‌ها در حفظ انسجام ملی و مقابله با دوقطبی‌های کاذب تأکید کرد. لاریجانی در این نامه نوشت: «سلام علیکم برای دفع خطرات از کشور سرافرازمان ایران، دو نکته مهم است: یکی تقویت نیروهای مسلح که پیگیری آن با ماست، و مهم‌تر، حفظ انسجام ملی و سد کردن راه گسترش دوقطبی‌های کاذب تا مسیر توسعه ملی فراهم گردد. پیگیری و کمک درباره این موضوع با شما اهالی معزز رسانه‌هاست.»

ادامه از صفحه اول

رسانه‌های مستقل و غیردولتی تحت نظارت و حساسیت کامل نهادهای گوناگون قرار دارند و هر نوشته انتقادی و یا حتی حمایتی آنان از برخی سیاست‌های رسمی ممکن است مورد تعقیب و مجازات قرار گیرد، اما در مقابل، رسانه‌های وابسته به حکومت گویی برای حمله و تهاجم علیه همگان از جمله بزرگای حاکم و سیاست‌های رسمی، از هفت دولت‌آزادندو چنان با فراغ بال به‌شمشیرزنی و نیزه‌گردانی مشغولند که هیچ شهروند و نهادی از ضرب وزخم آنها احساس امنیت نمی‌کند! با این وضع، توصیه آقای لاریجانی چه اثری دارد و چه مشکلی را حل می‌کند؟

در واقع، سوپه انتقادی رسانه‌های غیردولتی عمدتاً واکنش به نوشته‌های رسانه‌های حکومتی است که بی‌وقفه دو اصل انسجام ملی و دوقطبی‌سازی را به مفهوم اصیل آن، تقریباً در همه زمینه‌ها مخدوش می‌کنند. البته آنهاهم در حرف مدعی انسجام ملی و پرهیز از دوقطبی‌سازی هستند، اما منظورشان از این ادعا این است که همه گرایش‌های سیاسی دیگر باید عیناً طبق نظر آنان عمل کنند تا این دو اصل محفوظ بماند! این موضوع به خودی خود، ابهام بزرگی پدید می‌آورد که آقای لاریجانی باید آن را شفاف و روشن کند. وقتی از انسجام ملی سخن گفته می‌شود، منظور چیست؟ آیا منظور این است که همه نیروهای سیاسی باید یک حرف را بزنند؟ آیا ممکن است؟ و اگر به فرض محال ممکن باشد، آن حرف در هر حوزه‌ای دقیقاً چه حرفی است؟ حرف نیروهای تندرو که مدعی سخنگویی از جانب نظام سیاسی‌اند یا حرف نهادهای تصمیم‌گیر؟ یا اینکه منظور از انسجام ملی تساهل و تسامح و مدارا و تحمل در برابر نظرات متفاوت است؟ اگر منظور این است، کدام رسانه‌ها بی‌تحملی را تا سرحد متهم کردن طرف دیگر به هر اتهام سخیفی بالا برده‌اند؟ واضح است که بلبشوو و هرج و مرج غریبی در این مورد پدید آمده است که بدون شفاف‌سازی و مضبوط کردن آن، کاری از پیش نمی‌رود.

پیشگیری از دوقطبی‌سازی کاذب هم دقیقاً همین حکم را دارد. برای نمونه موضوع حجاب یکی از موضوعاتی است که مسئولان مختلف به طور دائم نسبت به دامن زدن به آن هشدار می‌دهند. اما پرسش این است که مشخصاً چه حرفی باید زد که مانع دوقطبی‌سازی در این باره شود؟ حمایت از تصمیم شورای عالی امنیت ملی برای تعلیق قانون موسوم به حجاب و عفاف یا مخالفت با آن تصمیم؟ عجیب این است که رسانه‌های مستقل که از تصمیم شورای عالی امنیت ملی در این زمینه حمایت می‌کنند، به دوقطبی‌سازی متهم می‌شوند اما رسانه‌های وابسته به حکومت که علیه‌این تصمیم سخن‌پردازی می‌کنند خود را مخالف دوقطبی‌سازی معرفی می‌کنند! این هم شاهد دیگری است از موقعیت‌وارونه!

نهایتاً در فضایی که نه سیاست روشنی وجود دارد و نه مشخص است که قدرت هر نهاد چیست و تا کجاست، چگونه می‌توان امر به تحکیم انسجام ملی و پرهیز از دوقطبی‌سازی کرد؟ وقتی اغلب سیاست‌ها مبهم و دستگاه‌ها در تعلیق و بلاتکلیفی‌اند، طبیعی است که هر کس از ظن خود انسجام ملی و پرهیز از دوقطبی‌سازی را تعریف کند! به عهده آقای لاریجانی است که اسیر فضای ابهام و بلاتکلیفی نشود و به‌طور روشن جهت‌گیری کشور و سیاست‌های آن را اعلام کند تا لااقل برای رسانه‌ها مشخص شود که قرار است کشور به کدام سوبه حرکت درآید و ملت حول چه سیاست‌تعریف‌شده‌ای انسجام یابد و از چه نوع دوقطبی‌سازی پرهیز شود.

سیاست

POLITICS

۴

گزارش احزاب



حزب موسس

کارنامه حزب جمهوری اسلامی و وضعیت تحزب در ایران پس از انقلاب

گروه سیاست: جلسه «نقد وبررسی عملکرد حزب جمهوری اسلامی و آسیب‌شناسی فعالیت احزاب در ایران» با حضور فیض‌الله عرب‌سرخی، عضو سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و حمیدرضا ترقی، عضو حزب جمهوری اسلامی برگزار شد. با انحلال هر دو تشکل، این دو چهره سیاسی فعالیت تشکیلاتی خود را در قالب احزاب دیگر ادامه دادند. عرب‌سرخی بعد از آن در سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی ایران که بال‌چپ سازمان بود مشغول به فعالیت شد و با توقیف آن در سال ۱۳۸۹ ادامه فعالیت حزبی را با گذشت ۷ سال در حزب توسعه ملی ادامه داد. ترقی نیز در همه این سال‌ها در حزب مؤتلفه اسلامی به فعالیت خود ادامه داد. خلاصه این جلسه که به صورت دو بخش است در ادامه می‌آید. این دو بخش عبارتند از:۱- درباره موقعیت حزب جمهوری و بُعد تاریخی تحزب در سال‌های ابتدای انقلاب. ۲- آسیب‌شناسی تحزب در کشور.

موقعیت حزب جمهوری و تحزب در سال‌های انقلاب

فیض‌الله عرب‌سرخی: اگر حزب توده را کنار بگذاریم به‌طور واقعی ما در ایران حزب نداشتیم و نداریم. وقتی صحبت از ۲۵۰ حزب در کشور می‌کنیم یعنی ما حزب نداریم. چون حزب یعنی راه‌حل، یعنی راه‌حل آلترناتیو. به عبارتی اگر برای اداره کشور حزبی را تشکیل می‌دهیم، معنایش این است که راهکاری را عده‌ای انتخاب می‌کنند و وارد عرصه‌ای می‌شوند که با آن راهکار مسائل کشور را حل و کشور را اداره کنند. حالا وقتی تعداد این احزاب به ۲۵۰ رسید، معنایش این است که حرف واقعی وجود ندارد. چنانچه اگر نگاه کنید اغلب این احزاب هیچ حرف متفاوتی ندارند و بیشترشان یک حرف مشترک می‌زنند و تفاوت‌شان در چهره‌ها و عناصر شناخته‌شده‌شان است. بنابراین در انتخابات‌ها هم می‌بینیم که همه به چند چهره موثر می‌رسند و در نهایت همه پشت یک چهره می‌روند.

جمهوری اسلامی و سازمان بخشی از حکومت بودند

درباره حزب جمهوری اسلامی و احزاب در ابتدای انقلاب باید به این موضوع اشاره کرد که همزمان با این حزب، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی هم فعال بود و تقریباً مسائلی که ما در سازمان داشتیم همان مسائلی بود که در حزب جمهوری بود. بنابراین ما بیش از آنکه در جایگاه یک حزب باشیم مانند یک نهاد حکومتی عمل می‌کردیم. حزب سیاسی مبنایش رقابت است، به هر حال در آن زمان مبنای مورد بحث ما عمدتاً وحدت بود. اگر شما حزب باشید باید بین راهکارهایتان رقابتی صورت بگیرد. دوتا حزب بودیم یعنی دوتا راهکار اما ما سعی می‌کردیم درباره همین دوتا حزب هم وحدت بکنیم. شعار، شعار وحدت بود. دوستان حتماً درباره گذشته سازمان این را شنیده‌اند که بعد از ترور مرحوم مطهری رفتم که مسئله فرقان را حل کنیم و بخش اصلی‌اش هم به دست نیروهایی که سازمان مشخص کرده بود و دادستانی مجوز داده بود انجام گرفت یا به دنبال تشکیل پیشمرگان مسلمان گرد به کمک سپاه در کردستان رفت. این‌ها وظایف یک حزب نبود و کار حکومت بود بنابراین ما عملاً حزب نبودیم بخشی از دستگاه حکومت بودیم. کمابیش در حزب جمهوری هم همین بود.

چرا حزب جمهوری و سازمان نداوم پیدا نکردند

اساساً حزب بر محور یک چارچوب فکری خاص شکل می‌گیرد اما می‌بینید که اولین انتشار بعد از پیروزی انقلاب در سازمان شکل می‌گیرد. دوطیف بودند که در بحث‌های مختلف اختلاف‌نظر داشتند اما مسئله اصلی این بود که به لحاظ اقتصادی دو دیدگاه مقابل هم را داشتند. عیناً همین وضعیت در حزب جمهوری اسلامی هم بود. هیچ انسجامی وجود نداشت و ضرورت‌هایی باعث شد اینها با هم جمع شوند. نیروهایی که در حزب جمهوری جمع شدند بر مبنای گذشته‌شان که قبل انقلاب بود با هم جمع شدند. درحالی‌که ما قبل از انقلاب برنامه‌مان به‌طور عمده برنامه تخریبی بود؛ تخریب یک حکومتی که فکر می‌کردیم نباید باشد و جایگزینی باید برای آن بیاید و فعالیت‌مان بر مبنای آنکه چه می‌خواهیم بسازیم نبود. بر همین اساس وقتی به این رسیدیم که چه می‌خواهیم بسازیم بین این نیروها اشتراک نظری وجود نداشت.

حزبی بودن هزینه دارد

در اینجا به این موضوع اشاره دارم که حزبی مانند حزب جمهوری اسلامی چه می‌شود که به این نقطه می‌رسد که تعطیل شود؟ در قانونگذاری ما نه قانون اساسی و نه قوانین دیگر مان بر اساس اداره کشور توسط احزاب نبوده و نیست. ما می‌گوییم حزب را قبول داریم اما شما ببینید در قانون انتخابات ما بین یک فرد با یک حزب هیچ تفاوتی نیست و قانون انتخابات ما قانون حزبی نیست. یعنی ضوابط بر اساس اینکه یک فکر جمعی بیاید و کشور را اداره کند، سامان پیدا نکرده؛ در کشور ما هیچ کاری برای آموزش کار جمعی انجام نمی‌گیرد. پیچیدگی‌های مسائل امروز به گونه‌ای است که تصور اداره فردی کشور وجود ندارد. اینکه یک فرد بتواند کشور را اداره کند به نظر من متنیفی است. جایگزین آن اداره جمعی است که مقدمات بسیاری نیاز دارد. اول اینکه باید کار جمعی شده باشد و برنامه‌ای برای آن تدوین کرده باشند، کاری که امروز دنیا با حزب انجام داده است و ما عملاً حزب را قبول نکرده‌ایم. ما نه آموزش داریم، نه قانون‌مان بر اساس اداره حزبی شکل گرفته و نه اجازه می‌دهیم حزب درست و حسابی شکل بگیرد. اساساً آنها که در فعالیت حزبی هستند هزینه‌های مختلف مادی و معنوی‌شان از یک فرد عادی بیشتر است. همین حالا اگر در حکومت بخواهید یک انتصاب انجام دهید انتصاب یک فرد غیر حزبی بسیار آسان‌تر از یک فرد حزبی است. این را به عنوان فردی که از ابتدای انقلاب در فعالیت حزبی بودم عرض می‌کنم. شاهد آن هستیم که در هر دستگاه حکومتی وقتی بخواهی وارد شوی و سابقه حزبی داری و می‌خواهی فعالیت حزبی انجام دهی، با موانع بسیاری مواجه می‌شوی. حتی در اظهارنظر هم آدم‌های غیر حزبی آزادند؛ یعنی برخوردی که امروز در نظام جمهوری اسلامی با افرادی که اهل کار حزبی هستند درباره اظهارنظر‌ات‌شان انجام می‌گیرد، با افراد غیر حزبی متفاوت است. از طرفی فرهنگ کار حزبی اصلاً شکل نگرفته است. حتی آنها که در احزاب هستند به دلیل اینکه فعالیت‌های حزبی جدی نیست؛ در آنها هم فرهنگ کار حزبی شکل نمی‌گیرد. یعنی فقط حکومت‌مان نیست که آن دموکراسی و شفافیت واقعی را ندارد در احزاب‌مان هم کامییش همین واقعیت است. آموزش حتی در احزاب هم آن گونه که حق مطلب است ادا

نمی‌شود. من صحبت‌م را با نقل یک جمله طنزآمیز از یکی از وزرای کشور بعد از انقلاب نقل کنم: «حزب خیلی خوب، لازم و ضروری است؛ به شرطی که سیاسی نباشد.» هیچ کسی هم از او نپرسید، حزب سیاسی نباشد یعنی چه؟

تا سقوط رژیم پهلوی ما دعوایی نداریم

حمیدرضا ترقی، عضو شورای مرکزی حزب مؤتلفه: همانطور که می‌دانید بخش قابل توجهی از اعضای شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی در دوران قبل از انقلاب هم در کار تشکیلاتی و حزبی بودند و بسیاری از آنها عضو شورای مرکزی حزب مؤتلفه اسلامی بودند و زندان رفتند و هزینه‌های حزبی فراوانی را دادند و معتقد به کار تشکیلاتی و حزبی بودند. آن زمان در قالب هیئت‌های مؤتلفه اسلامی بود و بعد از انقلاب در واقع قالبش حزبی شد اما این باور که بدون کار تشکیلاتی نه می‌شود و نه می‌توان انقلاب کرد و نه می‌توان انقلاب را تثبیت کرد و ادامه داد، باور بسیاری از شخصیت‌ها بود. مرحوم شهید بهشتی، شهید باهنر، آقای هاشمی، آقای انواری و آقای ناطق و… همه باورهای تشکیلاتی از پیش از انقلاب داشتند. شهید بهشتی برای تشکیل حزب همانطور که در رابطه با براندازی رژیم گذشته همه معتقد بودند که اختلافات فکری و سیاسی خود را نباید دخیل در مبارزه برای براندازی شاه کنیم، درباره تثبیت نظام جمهوری اسلامی هم باز چنین اعتقادی بود. قبل از انقلاب در سال ۱۳۵۳ که من در زندان بودم و با مهدی ابریشمچی و حنیف‌نژاد بحث بسیار داشتیم، آنجا امثال شهید هاشمی‌نژاد و آقای هاشمی معتقد بودند که الان ما با اینها دعوایی نداریم تا رژیم ساقط شود. این مسئله در نقطه نظرات امام کمی متفاوت بود و همین نزدیکی فکری را هم خیلی به مصلحت نمی‌دانستند اما در عین حال معتقد بودند که باید با وحدت و انسجام رژیم را سرنگون کنیم. بعد از سرنگونی رژیم بحث استقرار و تثبیت نظام جمهوری اسلامی از اهمیت بالایی بر خوردار بود. دعو‌ها از مر حله تثبیت شروع شد؛ اینکه چه چیزی تثبیت شود و چه نوع حکومتی باشد و قانون اساسی چگونه باشد. اینها بحث‌هایی بود که بین آنهایی که برای براندازی رژیم گذشته هم‌نظر بودند، موجب اختلاف‌نظر شد. در واقع اینکه ما همان جریان‌هایی که قبل از انقلاب با هم و کنار هم برای براندازی رژیم گذشته مبارزه می‌کردند بتوانیم در یک حزب مجدداً برای تثبیت و نظام‌مند کردن انقلاب جمع کنیم، کار دشواری بود که شهید بهشتی معتقد بود می‌توان آن را انجام داد و با مدیریت ایشان انجام گرفت.

امام زودتر از حزب جمهوری سازمان را منحل کرد

در آن زمان جلسات متعددی برای رفع اختلافات برگزار می‌شد. مثلاً دوستان سازمان مجاهدین انقلاب با آقای هاشمی جلساتی داشتند برای کاهش اختلافات و وحدت و ایجاد ائتلاف درون حزب. بحث‌های ایدئولوژیکی و اقتصادی بود و آنجا آقای هاشمی موضع مخالفی گرفت. یکی از دلایل اختلاف این بود که دوستان مجاهدین انقلاب هنوز می‌خواستند اسلحه داشته باشند و از نظر اقتصادی هم اختلاف داشتند و نظر آقای هاشمی کاملاً متفاوت از آنها بود. دوستان مجاهدین انقلاب بعد از آن به دنبال گرفتن مجوز برای تعیین نماینده امام در سازمان رفتند. اول امام فرمودند آقای بهشتی باشند و چون با ایشان به توافق نرسیدند آقای راستی کاشانی تعیین شد. ایشان هم بعد از آن دچار اختلاف درون سازمان مجاهدین انقلاب شد و عده‌ای او را پذیرفتند و عده‌ای هم او را نپذیرفتند در نهایت امام زودتر از حزب جمهوری آنجا را منحل کرد. این اختلافات هم در سازمان و هم در حزب جمهوری بود؛ چون در درون هر دو حزب دیدگاه‌های متفاوتی بود.

تحزب غربی یا تحزب در نظام مبتنی بر ولایت فقیه

باشهدات شهید بهشتی این موارد پیرنگ‌تر شد و علتش هم این بود که آن انتظاری که حزب از دولت منتخب حزب داشت، تحقق پیدا نمی‌کرد. آقای موسوی اگر چه مسئول روزنامه حزب و عضو دفتر سیاسی حزب بود اما وقتی که در آن دوران که نظام پارلمانی بود، برای اکثریت نمایندگان که از اعضای حزب جمهوری بودند روی کار آمد، بر خلاف انتظاری که بود و تصور می‌شد، ایشان هم مانند بعضی‌ها که بعد از روی کار آمدن می‌گویند ما مستقل هستیم، ایشان هم همان ادعای استقلال را می‌کند. یعنی من کاری به حزب ندارم و خودم می‌خواهم برای دولت تصمیم بگیرم. عدم تبعیت ایشان از حزب در تصمیم‌گیری‌ها، گزینش‌ها و انتخاب‌ها، عامل اصلی اختلاف بین حزب و دولتی شد که خود حزب آن را روی کار آورده بود. لذا در دور دوم که آیت‌الله خامنه‌ای ریاست جمهوری کشور را برعهده گرفته بودند از معرفی آقای موسوی صرف‌نظر کرده بودند. بحث جنگ در میان بود و مجدداً آقای موسوی در شرایطی ریاست دولت را برعهده گرفت که فاصله جدی میان او و حزب شکل گرفته بود. این اختلاف درون حزب ناشی از چند موضوع بود: ۱- نوع نگاه به تحزب در کشور. برخی معتقد بودند که حتی در سیاست‌گذاری‌های کلان هم باید حزب دخالت کند. برخی چنین اعتقادی نداشتند و معتقد بودند سیاست‌گذار خود رهبری است و ما باید در ذیل آن سیاست‌ها روش و مشی مطلوبی برای اجرای آن سیاست‌ها دنبال کنیم نه اینکه وارد عرصه سیاست‌گذاری شویم. ۲- اختلاف دیگر در باره شیوه اداره کشور بود که باید حزبی اداره شود یا بر اساس یک روند جدیدی که در آن گرایش حزبی متعصبانه دخالت نداشته باشد، این اتفاق بیفتد. یعنی اختلاف بین دیدگاه قبول تحزب غربی یا دیدگاه قبول تحزب در نظام مبتنی بر ولایت فقیه بود. برخی معتقد بودند حزب ابزاری برای به قدرت رسیدن آنهاست و برخی معتقد بودند که به قدرت رسیدن نباید هدف اصلی باشد بلکه باید در جهت اهداف انقلاب حرکت کرد و لو اینکه، آنکه در قدرت است نیروی ما نباشد.